

پاسخ به پرسش‌های ۳۱۷ تا ۳۱۹

قابل تجزیه هم نمی‌باشد لذا از روح مواد فوق می‌توان نتیجه گرفت که رأی صادره کلاً قابل تجدیدنظر خواهی می‌باشد.

ذائقی (مجتمع قضایی شهید محلاتی):

همانطوری که رأی وحدت رویه شماره ۶۰۶ - یکم خرداد ۷۵ دیوان عالی کشور اشعار می‌دارد حکم کیفری به تبع امر حقوقی قابل تجدیدنظر خواهی در دیوان عالی کشور است وظیفه وضع قاعده رسیدگی توأم به پرونده اصلی و تقابل چنانچه ارتباط کامل داشته باشند به نحوی که اتخاذ تصمیم در یکی مؤثر در دیگر باشد حکم می‌کند پرونده‌های مورد نظر در مرحله تجدیدنظر سرنوشت واحد داشته باشند زیرا این فلسفه در مرحله تجدیدنظر نیز وجود دارد بنابراین در مقام جمع بین رعایت حق تجدیدنظر خواهی اصحاب دعوی و جلوگیری از صدور آراء متناقض در مرحله تجدیدنظر بایستی قائل به تسری امکان تجدیدنظر خواهی از یک پرونده به پرونده دیگر بود در عمل نیز قابل تصور نیست که دادگاه تجدیدنظر با وجود حکم یک پرونده حکمی مخالف آن صادر نماید.

بابایی (دادگستری رباط کریم):

در پاسخ به این سؤال سه نظریه وجود دارد؛

۱- هر یک از دعوی اصلی و تقابل قابل اعتراض باشد دیگری هم قابل اعتراض است چون اولاً تصمیم‌گیری در هر یک مؤثر در دیگری است و این دو دعوا قابل تفکیک نیست ثانیاً کلمه و جمله اینکه توأم رسیدگی می‌شود در ماده ۱۴۱ قانون آئین دادرسی مدنی می‌تواند ناظر به هر دو مرحله رسیدگی باشد اعم از بدوی و تجدیدنظر.

۲- اگر دعوی اصلی قابل تجدیدنظر باشد دعوی تقابل هم قابل تجدیدنظر خواهد بود و اگر دعوی اصلی قابل تجدیدنظر نباشد دعوی تقابل هم قابل تجدیدنظر نخواهد بود چون دعوی تقابل فرع بر دعوی اصلی است. بندج ماده ۳۳۱ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز تصریح به این دارد.

۳- هر کدام از دعوی اصلی و تقابل که قابل تجدیدنظر باشد منفرداً رسیدگی می‌شود و قابل تجدیدنظر بودن هر کدام از دعاوی در دیگری تأثیری ندارد چون قانون آئین دادرسی مدنی در ماده ۶۱ و ۳۳۱ گفته است و احکام قابل درخواست تجدیدنظر را شمرده است و دلیلی ندارد که

سوال ۳۱۷- بهای خواسته دعوی اصلی به نحوی تعیین شده که قابل تجدیدنظر خواهی نیست اما بهای خواسته دعوی تقابل به نحوی تعیین گردیده که قابل تجدیدنظر خواهی است و بالعکس، آیا رأی صادر شده در هر دو قسمت قابل تجدیدنظر می‌باشد یا یکی قطعی و دیگری قابل تجدیدنظر شناخته می‌شود.

آدابی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱۴ تهران):

نظریه اکثریت همکاران این دادسرا:

با توجه به اینکه دعوی اصلی و دعوی تقابل در دو دادخواست جداگانه مطرح می‌شود و با عنایت به اینکه آراء قابل تجدیدنظر در ماده ۳۳۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی احصاء شده است و از نظر مقتن اصل بر قطعیت آراء صادر شده از دادگاه می‌باشد لذا در مواردی که خواهان خواسته خود را کمتر از سه میلیون ریال تقویم کند قانوناً رأی صادر شده در آن مورد باید قطعی باشد هر چند که در فرض سؤال دادگاه در خصوص هر دو دعوا یک رأی صادر می‌نماید و محکوم علیه اعم از اینکه خواهان دعوی اصلی باشد یا خواهان دعوی تقابل، حق اعتراض نسبت به دعوایی را که خواسته آن قابل تجدیدنظر می‌باشد را دارد.

نظر اقلیت:

اولاً طرح سؤال با این مشکل روبرو است که اعم از آنکه دعوایی را که کمتر از سه میلیون ریال تقویم شده است را قطعی بدانیم یا قابل اعتراض، تفاوتی نمی‌کند زیرا در فرض سؤال با توجه به اینکه یکی از دو دعوی به بیش از مبلغ سه میلیون ریال تقویم شده است دادگاه هر رأیی صادر کند محکوم علیه می‌تواند به آن رأی اعتراض نماید خواه محکوم علیه خواهان دعوی اصلی باشد یا تقابل.

ثانیاً: به موجب مواد ۳۵۹ و ۴۰۴ قانون آئین دادرسی مدنی چنانچه رأی دادگاه قابل تجزیه نباشد و یکی از محکوم‌علیه‌ها به رأی صادر شده اعتراض نماید و دادگاه تجدیدنظر یا دیوانعالی کشور اعتراض را وارد تشخیص دهد و رأی را نقض کند این نقض نسبت به محکوم‌علیه‌ی که اعتراض نکرده است نیز قابل تسری می‌باشد بنابراین با توجه به اینکه در خصوص سؤال به دلیل ارتباط دو دعوی دادگاه صرفاً یک رأی صادر می‌نماید و رأی دادگاه



دعوی را خواهان طرح کرده و قابل تجدیدنظر نیست. اما در تجدیدنظر بدانیسم لازم است به حال دعوی برابر خواست خواهان توجه شود و قابل تجدیدنظر بودن نیز باید در همین امر استناد باشد.
موسوی (مجمع قضایی بحث):

به اعتماد مندر بنا به دلایل ذیل دعوی تقابل از حیث قطعیت یا قابلیت تجدیدنظر خواهی تابع دعوی اصلی نمی باشد. آنچه دعوی تقابل را به دعوی اصلی پیوند می دهد رسیدگی این دو را توأم گره می زند وحدت منشأ و ارتباط کامل بین دو دعوی می باشد و در این رسیدگی کننده به دعوی اصلی هم وفق مواد ۱۳۴ و ۱۳۵ ق. آ. د. م. به منظور جلوگیری از تضییع منافع و در جریان یکسان و مواجداً دادرس به دو دعوی توأم رسیدگی می کند و بیش از این مقدار حکم و قاعده مشابه اضافی در دو دعوی نخواهند داشت. قانونگذار هم در این مبحث چنین حکمی موضوع نگذاشته که دعوی تقابل را نسبت به تجدیدنظر خواهی تابع دعوی اصلی است. به همین جهت در این مورد ما در روی جلب ثالث - وارد ثالث و مبنای سه دعوی علیحده ای است که به جهت وحدت موضوع و به شکل استثنایی با هم رسیدگی می شوند و احکام آنها هم پشت سرهم در مباحث دوم و سوم و چهارم قانون آئین دادرسی مدنی مطرح شده است. در دعوی جلب ثالث و وارد ثالث مستلزم مواد ۱۴۰ و ۱۳۴ آ. د. م. به این سبب است که در تجدیدنظر یا قطعیت اشاره شده است.

است مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم یعنی دیه بر حسب مقدار آن قطعی باشد اما مجازات متهم که علاوه بر حکم به پرداخت دیه از سوی مرجع کیفری صادر شده قابلیت تجدیدنظر خواهی داشته باشد و هیچ مشکلی هم حادث نخواهد شد. تفکیک و تجزیه دعوی اصلی و تقابل هم بسان دعوی مشابه کیفری مارالذکر مشکل ما را از این حیث که ممکن است رای در آن قسمت از دعوی که قطعی است موثر در قسمت دیگر باشد مرتفع خواهد کرد.

۵- بندج ماده ۳۳۱ ق. آ. د. م. مورد استناد برخی همکاران منصرف از موضوع است و دعوی تقابل متفرع بر دعوی اصلی نیست. دعوی تقابل از حیث ضابطه در قطعیت یا تجدیدنظر مستقل از دعوی اصلی است و بر اساس مواد ۶۱ و ۳۳۱ و ۳۳۲ قانون مرقوم در این خصوص حکم وضع می کنیم.

شجاعی (دادگستری شهریار):

صرف عنوان تقابل بر دعوی موجب آن نمی شود که مقررات قانونی حاکم بر آن دعوی تغییر کند لذا دعوی تقابل نیز از جهت تجدیدنظر خواهی تابع مقررات کلی است و از جهت موضوع تجدیدنظر خواهی دو دعوی اصلی و تقابل تأثیری در یکدیگر ندارند.

قربانوند (مجمع قضایی شهید بهشتی):

بطور کلی در طواری دادرسی دادخواستی که تقدیم می شود باید شرایط دادخواست نخستین را داشته باشد به این جهت است که در قسمت ذیل ماده ۱۴۲ قانون و موارد رد یا ابطال دادخواست، همانند مقررات دادخواست اصلی خواهد بود. که شرایط دادخواست در باب سوم از فصل اول از مواد ۴۸ به بعد قانون مرقوم بیان شده است و در ماده ۶۱ آن قانون بیان شده که در بهای خواسته، از نظر هزینه دادرسی و امکان تجدیدنظر خواهی همان مبلغی است که در دادخواست قید شده است، مگر اینکه قانون ترتیب دیگری معین کرده باشد. و لذا بهای خواسته اعم از اینکه دادخواست اصلی یا تقابل همان است که خواهان اعلام می دارد و لذا به لحاظ اصلی و تقابل بودن نمی توان آثار متفاوت بر آن برقرار نمود ولو اینکه بطور توأم رسیدگی شود و لذا آرای صادره نسبت به هر کدام حسب مورد با توجه به بهای خواسته قابل تجدیدنظر یا قطعی (غیر قابل تجدیدنظر) خواهد بود. مگر اینکه موضوع مشمول ماده ۳۵۹ همان قانون شود که بیان می نماید «رای دادگاه تجدیدنظر نمی تواند مورد استفاده غیر طرفین تجدیدنظر خواهی قرار گیرد، مگر در مواردی که رای صادره قابل تجزیه و

تفکیک نباشد که در این صورت نسبت به اشخاص دیگر هم که مشمول رای بدوی بوده و تجدیدنظر خواهی نکرده اند، تسری خواهد داشت که در این صورت فقط قابل تصور است و اگر خواهان اصلی یا خواهان تقابل کمتر از میزانی که لازم است تجدیدنظر خواهی شود بهای خواسته را معین کند، علیه خود اقدام نموده است. ضمن اینکه اصل بر قطعیت آراء است.

یاوری (دادستانی کل کشور):

دعوی تقابل وقتی است که ناشی از یک منشأ و یا مرتبط باشد. پس شرط دعوی تقابل اتحاد منشأ یا ارتباط با یکدیگر است. وقتی دعوی تقابل شناخته شد فوایدی دارد:

۱- رسیدگی توأم

۲- عدم شمول مرور زمان در سابق

جز این مزیتی ندارد. اصولاً رسیدگی دادگاه حقوقی مستلزم تقدیم دادخواست است و دادگاه خارج از خواسته نمی تواند رای بدهد. در مثالی که گفته شد اگر دعوی فسخ مطرح شد خواننده دعوی می تواند دعوی الزام به تنظیم سند مطرح کند و اگر نکرد دادگاه وارد این مطلب نخواهد شد. در تجدیدنظر خواهی هم همین طور است اگر الزام به تنظیم سند قابل تجدیدنظر نباشد مرجع تجدیدنظر نمی تواند مداخله کند مگر نص قانون داشته باشیم. وانگهی ماده ۲۳۴ آ. د. م. ناظر به دعوی اصلی و تبعی است و اختصاص به همان مورد دارد. نتیجه اینکه تجدیدنظر خواهی مطابق قانون انجام می شود و هر کجا سکوت باشد به نص موجود عمل خواهیم کرد و چون در مورد دعوی تقابل، قانون استثنایی در نظر نگرفته است پس به اصل کلی قابلیت یا عدم قابلیت تجدیدنظر خواهی عمل می کنیم و می گوئیم ملاک تجدیدنظر هر کدام میزان خواسته همان دعوی است و از این حیث نسبت به هر دعا مستقلاً عمل خواهیم کرد. **علیرضا قاسمی (مجمع قضایی خانواده ۲):**

دعوی تقابل بعنوان دعوی طاری با ملاک و منشأ واحد یا ارتباط کامل دعوی و با هدف رسیدگی توأم و واحد بوده، و البته طرح دعوی بر مبنای اصول ق. آ. د. م. خواهد بود اما از آنجایی که در مرحله صدور رای حکم واحدی صادر می گردد و این رای بر مبنای پذیرش یا رد هر یک از دعوی و در نهایت پذیرش یکی از دعوی از ناحیه دادگاه می باشد و ملاک طرح دعوی تقابل مستلزم بررسی مجدد هر یک از دعوی به تبع دیگری می باشد. لذا در فرض سؤال رای صادره با نگرش واحد هر دو قسمت قابل بررسی مجدد می باشد. و این تافی اصول مربوط به قطعیت یا قابل تجدیدنظر بودن احکام نمی باشد.

نهرینی (کانون وکلای دادگستری مرکز):

اولاً - نخست باید عنایت داشت که دعوی تقابل اگر چه همواره مسبوق به طرح دعوی اصلی است ولی یک دعوی تبعی محسوب نمی شود. یعنی

در مواردی که خواهان خواسته خود را کمتر از سه میلیون ریال تقویم کند با توجه به قانون، رای صادر شده در آن مورد باید قطعی باشد

۲- خلاف سابق مکتسبه شهروندان است که دعوی وی را قانونگذار مطابق اصول و قواعد دادخواست یا قابل تجدیدنظر توصیف کرده است. دعوی مطروحه دیگر بر خلاف اصل از این حیث دگرگون کنیم. مواد ۶۱ و ۳۳۱ و ۳۳۲ ق. آ. د. م. اصول و قواعد حاکم در این قسمت مطرح کرده است و علی الاصول برای هر دعوی به الگویی مورد اشاره قانونگذار مراجعه می کنیم مگر آنکه منشأ قانونگذار بیان کند همان گونه که در مورد ثالث و جلب ثالث اشاره نمود. موارد مشابه در مبحث کیفری نیز همین است. برای مثال دعوی مصدوم علیه یا صدمه زنده مبنی بر مطالبه دیه و محکومیت وی حازات بی احتیاطی در امور رانندگی که ممکن

دادخواست و دعوی متقابل را باید یک دعوی مستقل پنداشت که به جهت وحدت منشأ با دعوی اصلی و یا ارتباط کامل آن، رسیدگی توأم و یکجا به هر دو دعوی (اصلی و تقابل) را ایجاب می نماید تا از صدور آراء معارض جلوگیری شود.

بر همین اساس است که چنانچه به تشخیص دادگاه مرجوع الیه، دعوی مطروحه از سوی خواننده دعوی اصلی، دعوی متقابل نباشد در این صورت از صدور قرار رسیدگی توأم خودداری کرده و با تفکیک پرونده مربوط به دعوی تقابل، به آن بطور علیحده رسیدگی خواهد نمود. فی الواقع اگر چه دعوی اصلی و تقابل ماهیتاً دو دعوی مستقل را تشکیل می دهند ولی به لحاظ وجود عناصر مشترک در آنها و اینکه هر دو دعوی بعضاً از یک منشأ برخاسته و بعضاً نیز کاملاً هم مرتبط می گردند، رسیدگی یکجا به هر دو را اقتضاء دارد.

این همان هدفی است که ماده ۱۰۳ آ. د. م. جدید در خصوص ضرورت رسیدگی یکجا به دعوی مرتبط، تعقیب می نماید. در حالی که در امور تبعی این ترتیب متصور نیست؛ از جمله در آئین دادرسی مدنی سابق (مصوب ۱۳۱۸) پژوهش (ماده ۵۰۳ به بعد آ. د. م. سابق)، فرجام تبعی، ماده ۵۴۴ به بعد آ. د. م. سابق) و اعاده دادرسی تبعی (مادتین ۶۰۸، ۶۰۹ آ. د. م. سابق) پیش بینی شده بود که در قانون جدید آئین دادرسی مدنی مصوب بیست و یکم فروردین ۱۳۷۹ فقط فرجام تبعی در ماده ۴۱۳ الی ۴۱۶ مورد توجه و تصویب مقنن قرار گرفت. بر این مبنا با لحاظ ماهیت تبعی بودن امر، هر گاه امر اصلی منتفی شود یا مسترد گردد، امر تبعی را نیز باید منتفی دانست، به همین جهت ماده ۴۱۵ آ. د. م. جدید نیز در مواردی که فرجامخواه دادخواست فرجامی خود را مسترد نماید و یا دادخواست او رد شود، حق درخواست فرجام تبعی نیز ساقط خواهد شد.

در حالیکه این وضعیت در خصوص دعوی اصلی و تقابل مصداق ندارد. زیرا هر گاه خواهان دعوی اصلی، دادخواست و یا دعوی خود را مسترد نماید، تأثیری در رسیدگی به دعوی تقابل نداشته و دعوی تقابل به قوت خود باقی خواهد ماند. بنابراین با توسل به تبعی بودن امر نمی توان دعوی تقابل را به تبع دعوی اصلی، قطعی یا قابل تجدیدنظر دانست.

ثانیاً - در تبصره ماده ۳۱۶ آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۲۹۰ نیز حکمی وجود داشت که مطابق آن احکام ضرر و زیان ناشی از جرم صادره از دادگاههای کیفری و حکم جزایی به تبع یکدیگر، قبل پژوهش و فرجام بودند. یعنی اگر حکم ضرر و زیان ناشی از جرم قابل پژوهش و فرجام نباشد، ونی حکم جزایی قابل پژوهش و فرجام باشد، حکم ضرر و زیان نیز قابل پژوهش و فرجام خواهد بود و بالعکس. این امر به موجب دو رأی وحدت رویه شمار ۳۲ مورخ بیست و نهم

بهمن ۱۳۶۴ و شماره ۶۰۶ مورخ یکم خرداد ۱۳۷۵ صادره از هیئت عمومی دیوانعالی کشور نیز مورد تأیید و اعلام قرار گرفت و منجزاً در ماده ۲۳۴ آئین دادرسی کیفری جدید مصوب سال ۱۳۷۸ نیز قید و تصریح شد. النهایه این امر مقید به آن شده که رأی دادگاه راجع به جنبه کیفری و دعوی ضرر و زیان توأمأ صادر شده باشد. در این صورت اگر یکی از جنبه های مذکور قابل درخواست تجدیدنظر باشد، جنبه دیگر رأی نیز به تبع آن قابل تجدیدنظر است. لہذا بدون توجه به تبعی بودن امر در فرض فوق، از این ملاک که در آئین دادرسی کیفری جریان دارد، می توان سود جست.

ثالثاً - هر یک از دعوی اصلی و تقابل چنانچه مالی باشند باید مطابق مواد ۶۱ الی ۶۳ آ. د. م. جدید توسط خواهان ارزیابی و تقویم گردند و اصولاً نیز باید ملاک قطعیت یا قابلیت تجدیدنظرخواهی و یا قابلیت فرجام آن دعوی، تقویم اعلامی

از سوی خواهان و عنداقتضاء تصمیم دادگاه پس از اعتراض خواننده به بهای خواسته تا اولین جلسه دادرسی باشد. بنابراین می توان تصور نمود که بر این سبک و سیاق، گاهی هر دو دعوی قابل تجدیدنظر و یا هر دو قطعی و یا یکی قطعی و دیگری قابل تجدیدنظر خواهی تلقی گردد. لیکن ابتدا باید با لحاظ ماده ۱۴۱ آ. د. م. جدید تقسیماتی را در خصوص ضرورت صدور قرار رسیدگی توأم نسبت به دو دعوی اصلی و تقابل را قائل شویم:

بدین توضیح که گاهی دعوی تقابل یا دعوی اصلی دارای منشأ واحد است. مانند اینکه خواهان بر مبنای قرار داد اجاره خویش و بعنوان موجر، مطالبه اجاره بهای معوقه را علیه خواننده اقامه کرده و خواننده مستأجر نیز متقابلاً و بر مبنای همان قرار داد اجاره، دعوی تقابل به خواسته الزام به موجر به تعمیر عین مستأجره را تقدیم می دارد. در اینجا منشأ هر دو دعوی، عقد اجاره و رابطه استیجاری است که به لحاظ این عنصر مشترک، رسیدگی توأم به هر دو پرونده را ایجاب می نماید.

گاهی نیز دعوی اصلی و تقابل، وحدت منشأ ندارد بلکه دارای ارتباط کامل هستند بدین ترتیب که اتخاذ تصمیم در یکی، مؤثر در دیگری است؛ مانند اینکه خواهان به استناد سند مالکیت خویش نسبت به ملک غیر منقول ثبت شده، اقدام به طرح دعوی اصلی به خواسته خلع ید به سبب تصرفات غاصبانه او در پلاک ملکی خود را نموده و متقابلاً خواننده نیز با ابراز سند عادی بیع، دعوی متقابل به خواسته الزام خواهان اصلی (خواننده تقابل) به

تنظیم سند رسمی انتقال همان ملک را تقدیم و به ثبت می رساند. در این فرض دو دعوی مطروحه ناشی از یک منشأ نیستند بلکه دارای دو منشأ متفاوت هستند زیرا منشأ و سبب دعوی اصلی، واقعه حقوقی یعنی غصب یا تصرفات غاصبانه خواننده است در حالیکه دعوی تقابل بر پایه عمل حقوقی بیع استوار شده است. لیکن به لحاظ وجود عنصر مشترک در هر دو دعوی (وجود ملک غیر منقول معین) و تقابل دو دعوی مطروحه در خصوص یک ملک مشخص به نحوی با یکدیگر مرتبط و مربوط هستند که اتخاذ تصمیم در یکی از دو دعوی، در دیگری نیز مؤثر خواهد بود. زیرا اگر دادگاه دعوی خلع ید را بپذیرد بی تردید دعوی الزام به تنظیم سند را رد می کند و بالعکس اگر

دعوی الزام به تنظیم سند را وارد تشخیص دهد، مسلماً دعوی خلع ید را مردود اعلام خواهد کرد. گاهی نیز بین هر دو دعوی اصلی و تقابل و یا بهتر بگوییم برای پذیرش وصف دعوی دوم به عنوان

چون در مورد دعوی تقابل قانون استثنایی در نظر نگرفته است پس به اصل کلی قابلیت یا عدم قابلیت تجدیدنظرخواهی عمل می کنیم و می گوئیم ملاک تجدیدنظر هر کدام میزان خواسته همان دعوا است

دعوی متقابل، هر دو شرط معنونه وجود دارد یعنی هم دارای وحدت منشأ هستند و هم دارای ارتباط کامل. فی المثل خواهان (زوجه) بر مبنای رابطه زوجیت با خواننده (شوهر) و با ارائه سند رسمی ازدواج، دعوی مطالبه نفقه حال خود را اقامه و متقابلاً خواننده (زوج) نیز بر همان مبنای زوجیت، دعوی الزام زوجه به تمکین را مطرح و خواستار می شود و یا اینکه زوج دعوی الزام زوجه به تمکین را مطرح می سازد و زوجه متقابلاً اقدام به طرح دعوی تقابل به خواسته طلاق به علت عسر و حرج می نماید. در هر دو مثال فوق خواسته های اصلی و تقابل ناشی از یک منشأ یعنی رابطه زوجیت هستند و در عین حال با یکدیگر ارتباط کامل نیز دارند بدین ترتیب که هر گاه دادگاه دعوی طلاق را بپذیرد بی تردید، دعوی الزام به تمکین را رد خواهد نمود و بالعکس. همچنین هر گاه دعوی تمکین را بپذیرد، دعوی مطالبه نفقه حال را مردود خواهد شمرد. همین وضعیت در خصوص دعوی اصلی بر الزام به تنظیم سند رسمی و دعوی تقابل بر اعلام فسخ همان عقد نیز صادق است که هم وحدت منشأ و هم ارتباط کامل دارند.

رابعاً - در فروضی که اخیراً ذکر شد می توانیم دو پاسخ و نظر را مطرح سازیم: نظریه اول آنکه هر کدام از دو دعوا را بطور علیحده مدنظر قرار دهیم یعنی اگر هر یک از آنها دعوی غیر مالی بوده که رأی صادر شده در آن مورد قابل تجدیدنظر خواهد بود. و اگر هر یک از دو دعوا مالی باشد باید با لحاظ تقویم و ارزیابی آن و حسب مواد ۶۱ به بعد و ماده ۳۳۰ به بعد

آدم شنیده، رأی قطعی و یا قابل تجدیدنظر (و غیر لزوماً قابل فرجام) و ماده ۳۶۷ و ۳۶۸ (تجدید نظر قطعی) مدنی.

بنابراین هرگاه آن قسمت از رأی مربوط به دعوی اصلی، به لحاظ ارزش و بهای خواسته آن (سه میلیون ریال و کمتر از آن)، قطعی تلقی ولی دعوی تقابل قابلیت تجدیدنظر داشته باشد، به تبع دعوی تقابل، نمی توان نسبت به دعوی اصلی رسیدگی تجدیدنظر نمود. این نظریه از این جهت منطقی و با اصول حقوقی و مستندات قانونی سازگاری دارد که هیچگاه اقدامات یا گذشت دادگاه نمی تواند جایگزین کوتاهی و قصور هر یک از طرفین دعوی در طرح دعوی و یا دفاعیات لازمه شده و آن را جبران نمایند. بدین توضیح که در غیرالمطالبات وجه نقد مطابق ماده

۶۱ و بند ۴ ماده ۶۳ و ۱۶۳ م.و.ا ج. و بند ۱۲ ماده ۳ قانون اصول دادرسی از درآمد های درجه مصوب میشوند. همچنین، ارزیابی تعیین مالی خواسته (راجع به اموال غیر نقدی) از حیث امکان تجدیدنظر

خواهی در اختیار خواهان قرار دارد و به خواننده نیز حق داده شده تا نخستین جلسه دادرسی و مشروط به اینکه اختلاف در بهای خواسته مؤثر در مراحل دادرسی باشد، به ارزیابی و تقویم خواسته توسط داور، اعتراض و ایراد نماید در غیر این صورت اعتراض بعدی پذیرفته نخواهد شد و ملاک قابلیت و یا قابلیت تجدیدنظرخواهی و نامشروعی از رأی نیز بر مبنای خواسته تقویمی خواهان است نه نهایتاً بر مبنای تهای تعیین شده آن. لفظ دادگاه در صورت اعتراض خواننده، خواهد بود. بنابراین هرگاه خواهان خواسته خود را به کمتر حد نصاب تجدیدنظرخواهی تعیین کند و خواننده نیز کوتاهی کرده و معترض به آن نشود، قطعی و یا قابلیت تجدیدنظرخواهی، قطعی و یا قابلیت تجدیدنظرخواهی خواهد بود خواه این دعوی منشأ یا ارتباط کامل داشته

فرض دوم - است که باید قائل به تفکیک شد یعنی هرگاه دعوی تقابل با دعوی اصلی وحدت منشأ داشته باشد، (مانند دعوی مطالبه اجاره بها از طرف موجر و دعوی تقابل الزام - به تعمیر عین مستأجر از سوی مستأجر) قطعیت و یا قابلیت تجدیدنظرخواهی در صورت دیگری نبوده و هر یک از طرفین باید قطعی و یا قابل تجدیدنظرخواهی بود. اما هرگاه دعوی تقابل با دعوی اصلی، دارای ارتباط کامل باشند، به نحوی که اتخاذ تصمیم در یکی مؤثر در دیگری باشد، در صورت به لحاظ همین ارتباط کامل باید بر آن

شد که در فرض اختلاف این دو دعوی از حیث قطعی بودن یکی (مثلاً دعوی اصلی) و قابل تجدیدنظر بودن دیگری (دعوی تقابل)، بالتبع باید رأی قطعی صادره در مرحله بدوی (اصلی) را به لحاظ غیر قطعی بودن دعوی دیگر، قابل تجدیدنظر دانست. زیرا هرگاه مثلاً دعوی اصلی را قطعی و غیر قابل تجدیدنظر بدانیم به لحاظ قطعی شدن رأی در دعوی اصلی و شمولیت اعتبار امر مختومه نسبت به آن، دادگاه تجدیدنظر در رسیدگی تجدیدنظر به دعوی تقابل نمی تواند تصمیمی به خلاف رأی صادره نسبت به دعوی اصلی، اتخاذ کند و به لحاظ شمول اعتبار امر قضاوت شده در دعوی اصلی (رأی قطعی در مرحله بدوی)، ناچار است که اعتراض و تجدیدنظرخواهی خواهان تقابل را مردود شمرده و رأی بدوی

در باب دعوی تقابل (خواه تقابل به نفع خواهان باشد یا علیه او)، تأیید نماید. به همین لحاظ تجدیدنظرخواهی و رسیدگی تجدیدنظر بیهوده و عبث خواهد بود. بنابراین گاه دادگاه یا صدور حکم در

هر دو دعوی اصلی و تقابل، هر یک از طرفین را جزئاً محکوم می کند. و به این لحاظ هر یک ممکن است بطور علیحده تجدیدنظرخواهی نمایند و گاه نیز کاملاً به نفع یکی از طرفین حکم می دهد و مثلاً دعوی تقابل را می پذیرد و دعوی اصلی را مردود می شمرد که در اینجا اگر دعوی اصلی قطعی باشد و دعوی تقابل قابل تجدیدنظرخواهی، خواهان دعوی اصلی می تواند بالتبع تقاضای تجدیدنظر نماید. به همین لحاظ باید دعوی اصلی را به رغم ماهیت قطعی آن وفق خواسته تقویمی، به تبع دعوی تقابل، قابل تجدیدنظرخواهی دانست ولو اینکه خواهان تقابل به هر کیفیت تقاضای تجدیدنظرخواهی نکرده باشد.

علی اصغر ابراهیمی (مجمع قضایی شهید مطهری)

در این خصوص بین دعوی اصلی و تقابل چهار فرض متصور است. ۱- هر دو قابل تجدیدنظرخواهی باشند. ۲- هر دو قطعی باشد. ۳- یکی قابل تجدیدنظرخواهی و دیگری قطعی. در فرض اول که اختلافی محقق نیست ولی در صورت سوم و چهارم از حیث تجدیدنظرخواهی یا قطعی بودن یکی از آن دو، تفکیک آن دو ضروری است یعنی قطعی یا قابل تجدیدنظر بودن هر یک مستقلاً اعلام شود چرا که هدف ارتباط دو دعوا مانع از اجرای مقررات مربوط از حیث قابلیت تجدیدنظرخواهی یا عدم قابلیت تجدیدنظرخواهی نمی باشد شرایط و موارد رد یا ابطال دادخواست تقابل همانند دادخواست اصلی است

خواهنده می تواند در مقابل ادعای خواهان اقامه دعوی نماید چنین صورتی که با دعوی اصلی در یک منشأ بوده یا ارتباط کامل با آن داشته باشد دعوی متقابل نامیده می شود و توأم رسیدگی می شود

(ذیل ماده ۱۴۳ قانون آئین دادرسی مدنی). محمدی (حوزه قضایی بخش گلستان): نظر اول: چون منشأ دعوی اصلی و دعوی تقابل، یکی است و با یکدیگر کاملاً ارتباط دارند و رسیدگی توأم را ایجاب می کند، و دادگاه پس از رسیدگی به هر دو دعوی مطروحه بالاخره یک تصمیم می گیرد که این تصمیم تکلیف هر دو دعوی مطروحه را مشخص خواهد نمود و تصمیم در یک دعوا، در دعوی دیگری مؤثر خواهد بود. لذا ما دعوی مطروحه را با فرض اینکه هر دو دعوی مالی است، یک دعوی محسوب و بهای خواسته هر دو دعوی را در دادخواستهای تقدیمی با هم جمع کنیم چنانچه مبلغ حاصله برابر بند الف ماده ۳۳۱ قانون آئین دادرسی مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ شد دعوی معنونه را تجدیدنظرخواهی اعلام و الا قطعی اعلام نمائیم. (اگر دعوی مطروحه هر دو مالی باشند).

نظر دوم: اینکه مستفاد از ماده ۲۳۴ قانون آئین دادرسی کیفری بگویم اگر یکی از دعوی اصلی یا تقابل مطروحه قابل تجدیدنظرخواهی بود پس دعوی دیگر هم قابل تجدیدنظرخواهی خواهد بود. (با فرض اینکه یکی از دو دعوی مذکور مالی و دیگری غیر مالی باشد، یا هر دو دعوی چه اصلی و چه تقابل مالی باشند)

نظر سوم: اینکه ملاک قابل تجدیدنظرخواهی دعوی مدنظر را، بهای خواسته معنونه در دعوی اصلی بدانیم، یعنی چنانچه دعوی اصلی مالی و یا غیرمالی محسوب شود در هر صورت چنانچه برابر مفاد ماده ۳۳۱ و مواد بعدی آن در قانون آئین دادرسی مدنی دعوی اصلی قابل تجدیدنظرخواهی باشد قابل تجدیدنظرخواهی و غیر اینصورت غیر قابل تجدیدنظرخواهی املاک بهای خواسته دعوی اصلی یا غیرمالی بودن دعوی اصلی.

نظر چهارم: هر یک از دعوی اصلی و تقابل را مستقل فرض نموده و بر اساس آن قابل تجدیدنظرخواهی بودن یا نبودن هر یک از دعوی را اعلام کنیم. (ملاک استقلال دعوی)

نظر پنجم: هرگاه دعوی اصلی و طاری (تقابل) هر دو مالی باشند، جمع بهای هر دو خواسته ملاک قابل تجدیدنظرخواهی یا غیر قابل تجدیدنظرخواهی بودن باشد (با استنادال نظر اول که فوقاً بیان شد) و هرگاه دعوی اصلی و تقابل مطروحه یکی مالی و دیگری غیر مالی باشد قابل تجدیدنظرخواهی بودن یکی از دعوی، در دعوی دیگر نیز مؤثر واقع شود و آن دعوی را نیز قابل تجدیدنظر کند (با استنادال نظر دوم) (تلفیقی از نظر اول و دوم)

رضوانفر (دادسرای انتظامی قضات): تعیین میزان خواسته در طرح دعوی مهم است بنابراین آرائی که با میزان خواسته کمتر از نصاب تجدیدنظرخواهی صادر می شوند قطعی می باشند. زیرا اگر خواهان

امضاء و هم مرتکب جعل سند عادی گردیده است و از این لحاظ مشمول ماده ۴۶ از قانون مجازات اسلامی (تعدد معنوی) می باشد. عمل وکیل نیز با توجه به اقتران زمانی معاونت در جعل سند عادی و از نظر ارائه سند مجعول به مرجع قضایی استفاده از سند مجعول محسوب می گردد.

در رأی گیری نظر گروه دوم حائز اکثریت شناخته شد.

موسوی (مجتمع قضایی بعثت): مفاد سؤال محتوای دو موضوع و اقدام دو فاعل و مرتکب است. اول تهیه فتوکپی از برگ سفید امضاء دیگری توسط موکل و اضافه نمودن متنی به آن و تهیه فتوکپی مجدد از این نوشته توسط موکل و دوم تصدیق فتوکپی مزبور توسط وکیل و استفاده از آن (ارائه به محاکم قضایی). نسبت به عمل موکل همانطور که در آرای قضایی منعکس شده فتوکپی فاقد ارزش اثباتی و حقوقی است و در فرآیند دادرسی منشأ اثر نمی باشد و ارکان و عناصر بزه جعل بر آن منطبق نمی باشد. از جهت دیگر این اقدام به ماده ۶۷۳ قانون مجازات اسلامی منطبق نیست چرا که در این ماده بحث از سوء استفاده از سفید مهر و سفید امضاء سپرده شده به امین می باشد و این ماده

عناصر و شرایط خاص خود را دارد و در واقع ناظر به استفاده از سفید مهر و سفید امضاء می باشد در حالی که اقدام موکل در تهیه کپی و تنظیم متنی به آن، سوء استفاده از سفید امضاء نمی باشد و ارائه به محاکم قضایی هم از سوی وکیل صورت

تبعی است و اختصاص به همان مورد دارد لذا بنا به جهات مذکور تجدیدنظر خواهی مطابق قانون انجام می شود و هر کجا سکوت باشد به نص موجود عمل خواهیم کرد ضمن اینکه در مورد دعوی تقابل استثنایی قانون در نظر نگرفته است پس به اصل کلی قابلیت یا عدم قابلیت تجدیدنظر خواهی عمل می کنیم و می گوئیم ملاک تجدیدنظر خواهی هر کدام از دعاوی مذکور میزان خواسته همان دعوی است.

سوال ۳۱۸ - چنانچه شخصی از برگ سفید امضاء فتوکپی تهیه و در آن متنی را نوشته و فتوکپی مجدد از آن تهیه و سپس وکیل وی مطابقت فتوکپی یاد شده را با اصل تصدیق نموده و به مرجع قضایی ارائه نماید اشخاص یاد شده (وکیل و موکل) تحت چه عناوین جزایی قابل تعقیب کیفری می باشند؟ حسن زاده (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۶ تهران):

نظریه اقلیت قضات این دادسرا: در فرض سؤال هیچگونه جرم و بزه‌ی در خصوص وکیل و موکل قابل تصور نیست چرا که تمامی اقدامات بر روی فتوکپی صورت گرفته و در نتیجه به لحاظ فقدان عنصر قانونی تحقق جرم متفتی می باشد.

نظر اکثریت: گروه اول: عمل موکل از مصادیق ماده ۶۷۳ قانون مجازات اسلامی یعنی سوء استفاده از سفید امضاء می باشد و عمل وکیل نیز در جهت تصدیق فتوکپی با اصل از مصادیق تصدیق نامه خلاف واقع بوده و در نتیجه مشمول ماده ۵۴۰ از قانون مجازات اسلامی می گردد.

گروه دوم: نظر به اینکه در کپی نیز تحقق جعل امکان پذیر است و از سوی اداره حقوقی نیز نظریه مشورتی در سال ۱۳۸۰ در این خصوص صادر گردیده است و با عنایت به اینکه متن تهیه شده قابلیت استناد در مرجع قضایی را دارد و نوعی سند محسوب می گردد لذا عمل وکیل و موکل از مصادیق شرکت در جعل سند عادی محسوب و همچنین در خصوص وکیل علاوه بر این اتهام با توجه به ارائه سند مجعول به مرجع قضایی اتهام استفاده از سند مجعول نیز قابل تصور است. لازم به ذکر است با توجه به اینکه تمامی اقدامات در فتوکپی تهیه شده از اصل سفید امضاء صورت پذیرفته و در واقع سند سفید امضاء، به هر صورت اصل و فاقد خدشه باقیمانده است بزه سوء استفاده از سفید امضاء تحقق نیافته است.

گروه سوم: موکل به جهت نوشتن در فتوکپی برگ سفید امضاء هم مرتکب سوء استفاده از سفید

خواسته خود را در صورتی که بیشتر از نصاب بوده کمتر از آن تقویم کرده در اینجا به ضرر خود اقدام نموده و تجدیدنظر خواهی را از خود سلب کرده است در این صورت دادگاه تجدیدنظر نباید بجای او تصمیم بگیرد.

نظر اکثریت اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (دوم مهر ۸۳): برابر ماده ۱۴۱ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی خواننده می تواند در مقابل ادعای خواهان اقامه دعوی نماید چنین دعوی در صورتی که با دعوی اصلی ناشی از یک منشأ بوده یا ارتباط کامل داشته باشد دعوی متقابل نامیده می شود و توأماً رسیدگی می شود. . . .

اولاً با توجه به فرض سؤال چنانچه یکی از دو دعوی به بیش از مبلغ ۳ میلیون ریال تقویم شده باشد دادگاه هر رأی صادر کند محکوم علیه خواه خواهان دعوی اصلی باشد خواه خواهان دعوی متقابل می تواند به آن رأی اعتراض نماید. ثانیاً با توجه به نص قانونی فوق الذکر و عبارت «توأمأ رسیدگی می شود» مندرج در ماده مذکور می توان گفت منظور از توأمأ رسیدگی می شود شامل هر دو مرحله رسیدگی (بدوی و تجدیدنظر) می باشد زیرا این دو دعوی قابل تفکیک نیست و تصمیم گیری در هر یک مؤثر در دیگری است و عملاً نیز قابل تصور نیست که دادگاه تجدیدنظر با وجود یک رأی مرتبط فقط نسبت به قسمتی از آن اظهار نظر نماید لذا بنا به جهات فوق دو دعوی مذکور در مرحله تجدیدنظر نیز باید سرنوشت واحد داشته باشند ضمن اینکه برابر ماده ۲۴۳ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در خصوص تجدیدنظر خواهی آرای کیفری و دعوی ضرورزیان در صورتی که توأمأ صادر شده باشد چنانچه یکی قابل تجدیدنظر باشد دیگری هم به تبع آن قابل تجدیدنظر خواهد بود.

نظر اقلیت اعضای کمیسیون حاضر در جلسه (دوم مهر ۸۳): تعیین بهای خواسته و اصل بر قطعی بودن آراء دادگاهها و احکامی که قابل تجدیدنظر باشند به ترتیب در مواد ۶۱ و ۳۳۰ و ۳۳۱ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مشخص گردیده بر این اساس از نظر مقنن اصل بر قطعیت آراء صادره از دادگاهها است بنابراین با توجه به نص قانونی رأی صادره در مورد خواسته کمتر از سه میلیون ریال قطعی است به همین جهت هر یک از دعوی اصلی و تقابل که قابل تجدیدنظر باشد منفرداً رسیدگی می شود و قابل تجدیدنظر بودن هر یک در دیگری تأثیری ندارد زیرا دلیلی ندارد دعوی را که خواهان طوری طرح کرده و قابل تجدیدنظر نیست ما آن را قابل تجدیدنظر بدانیم بنابراین قابل تجدیدنظر بودن باید بر اساس خواسته خواهان باشد ضمناً ماده ۲۳۴ ق. آ. د. ک ناظر به دعوی اصلی و

از نظر مقنن اصل بر قطعیت آراء صادر شده از دادگاهها است بنابراین با توجه به نص قانونی رأی صادر شده در مورد خواسته کمتر از سه میلیون ریال قطعی است به همین جهت هر یک از دعاوی اصلی و تقابل که قابل تجدیدنظر باشد منفرداً رسیدگی می شود

گرفته است نه موکل.

بنابراین اقدام موکل از سوی قانونگذار جرم انگاری نشده است و در نتیجه موکل جرمی مرتکب نشده و قابل تعقیب کیفری نمی باشد اما در مورد وکیل که فتوکپی مزبور را تصدیق خلاف واقع نموده و به مرجع قضایی ارائه داده است عمل وی مشمول ماده ۵۴۰ قانون مجازات اسلامی می باشد و ضرری که از این حیث به طرف متقابل وارد شده ضرورت ندارد که ضرر بالفعل باشد و حتی بالقوه بودن این ضرر هم کافی برای تحقق رکن ضرری بزه می باشد.

شایسته (محاکم کیفری استان تهران):

در خصوص اقدام موکل استفاده از سفید امضاء محرز است و با ارائه فتوکپی تهیه شده به دادگاه عنوان سوء استفاده محقق شده است. و نیل به مطلوب با حصول نتیجه و انتفاع شرط نیست لذا عمل موکل منطبق با ماده ۶۷۳ قانون مجازات است. نظر به اینکه عرفاً تصدیق نامه

اصالتی که اصل فتوکپی است و تصدیقی که به دادگاه در عمل محسوب می‌شود و در صورتی که این عملیات با اصول این عبادت شرعی که در ماده ۵۳۹ می‌باشد عمل وکیل منطبق با ماده ۵۴۰ قانون مجازات است.

علی محقق (معاون قضایی رئیس کل شورای حل اختلاف استان تهران): نظریه اینکه موکل از سفید امضاء استفاده نموده است این بزرگترین بزه خیانت در امانت تحقق پیدا نکرده است، از همین جهت در عمل موکل جعل محسوب نمی‌شود زیرا جعل عبارت است از تغییر سندی که حقیقتاً از طرف مورخ غیر و چون موکل از تصویر امضاء استفاده کرده و این عمل را برای عمل موکل جعل تلقی نمی‌گردد.

علی شجاعی (دادگستری شهرستان تهران): بدون تردید بیان داشت مواد ۷۳ و ۵۳۹ از قانون مجازات اسلامی در محدوده سؤال مطروحه قابل بررسی می‌باشد ماده ۶۷۳ مریض به سوء استفاده از سفید مهر یا سفید امضاء بزرگترین بزه خیانت در امانت است و این نام‌های خلاف واقع محسوب می‌شوند و با یک مقدمه مندرج قابل ذکر است نظریه اقلیت دادگستری شهرستان شهریار راجع به سؤال مطرح شده به این شرح است که اقدام مشخص اول مذکور در سؤال منتهی بر تهیه کپی از سفید امضاء و نوشتن متن خاصی در آن با فرض قصد اضرار به

صالحات امضاء را مشمول مفاد مجرم مقرر ماده ۶۷۳ از قانون مجازات اسلامی تحت سوء استفاده از سفید امضاء محسوب می‌گردد و این عمل را می‌توانیم ماده ۵۴۰ از قانون مجازات اسلامی محسوب کنیم و نظریه اقلیت دادگستری شهرستان شهریار راجع به سؤال مطرح شده به این شرح است که اقدام مشخص اول مذکور در سؤال منتهی بر تهیه کپی از سفید امضاء و نوشتن متن خاصی در آن با فرض قصد اضرار به

بازات دانسته‌اند و اکثریت قضات دادگستری شهریار راجع به سؤال بیان داشته‌اند: اقدام مشخص اول محسوب می‌گردد و این عمل را می‌توانیم ماده ۵۴۰ از قانون مجازات اسلامی محسوب کنیم و نظریه اقلیت دادگستری شهرستان شهریار راجع به سؤال مطرح شده به این شرح است که اقدام مشخص اول مذکور در سؤال منتهی بر تهیه کپی از سفید امضاء و نوشتن متن خاصی در آن با فرض قصد اضرار به

اصالت ندارد کپی تهیه شده را برابر با اصل جلوه داده و مطابقت آنرا بر خلاف قانون واقع با اصلی که هرگز وجود نداشته تصدیق کرده است ضمناً رأی اصراری شماره ۶۲۳۹ - بیست و هفتم اسفند سال ۴۲ دیوان عالی کشور که گواهی رونوشت شناسنامه بدون اصل را تصدیق نامه خلاف واقع محسوب کرده موید چنین استنباطی می‌باشد.

یاوری (دادستانی کل کشور):

فرض سؤال این است که دارنده سند (موکل) بر خلاف توافق خود با صادر کننده سفید امضاء نسبت به تهیه فتوکپی و تنظیم آن اقدام کرده است و در این حالت، عمل موکل جعل نیست زیرا جعل در فتوکپی مصداق ندارد ولی این عمل نوعی سوء استفاده از سفید امضاء است و منطبق بر ماده ۶۷۳ قانون مجازات اسلامی می‌باشد و در مورد وکیل، چون بعد از تنظیم فتوکپی توسط موکل، وکیل آن را بر خلاف واقع برابر با اصل نموده و پس از آن این سند قابل ارائه به دادگاه شده است لذا وکیل در عنصر مادی جرم ماده ۶۷۳ مداخله کرده و شریک جرم محسوب می‌شود.

محمدی (حوزه قضایی بخش گلستان):

همانطوری که واقفیم برابر ماده ۲ قانون مجازات اسلامی هر فعل یا ترک فعلی که قانون برای آن مجازات معین نموده باشد جرم محسوب می‌شود و عناصر تشکیل دهنده جرم؛ عناصر مادی و معنوی و قانونی است و در جرائم ممکن است به صرف وجود عنصر مادی و عنصر قانونی جرم واقع شده محسوب تلقی و مرتکب برابر قانون به مجازات محکوم شود. نظر اول: حال عده‌ای معتقدند که در پاسخ سؤال مذکور که موکل باید برابر مفاد ماده ۶۷۳ به جرم سوء استفاده از سفید امضاء به مجازات قانونی خویش برسد و انتقادی که نسبت به این نظر وارد است که روی اصل برگه سفید امضاء هیچ گونه عملیات و اقدامی از قبیل تحریر یا تنظیم متنی خلاف واقع صورت نگرفته است و معمولاً و عرفاً در محاکمات کنونی هم دیده شده که سفید امضاء در اختیار اوست با قید متنی یا نوشته‌ای خلاف واقع اقدام به سوء استفاده از آن می‌کند مال یا چیزی را از صاحب امضاء ادعا می‌کند و منظور قانونگذار هم بدون هیچ شبه‌ای همین است و نسبت به این نظر بعید است که ایرادی وارد شود و لکن وقتی ما می‌گوییم موکل از سفید امضاء، فتوکپی اخذ و بعد متنی را در آن قید نموده است و بعد مجدداً از آن فتوکپی اخذ نموده و آن را به وکیل داده او آنرا برابر با اصل نموده و بعد به دادگاه تقدیم نموده‌اند در اینجا، این درست است که متنی بر

چون بعد از تنظیم فتوکپی به وسیله موکل وکیل آن را بر خلاف واقع برابر با اصل نموده و سپس این سند قابل ارائه به دادگاه شده لذا وکیل در عنصر مادی جرم ماده ۶۷۳ مداخله کرده و شریک جرم محسوب می‌شود

خلاف واقع با مصدق نمودن آن از ناحیه وکیل به دادگاه به منظور اضرار یا تضییع حقوق طرف مقابل تقدیم گردیده است ولی این بدین معنا نیست که از اصل سفید امضائی که قانونگذار در ماده ۶۷۳ صحبت کرد. سوء استفاده گردیده باشد و همانطوری که می‌دانیم در امور کیفری تفسیر قانون باید به نفع متهم باشد و در اینجا تفسیر موسع جایز نیست که بگوییم هر عملیاتی که موکل در فرض سؤال نسبت به برگه سفید امضاء معمول دارد به منزله سوء استفاده از سفید امضاء محسوب و برابر مفاد ماده ۶۷۳ مذکور مرتکب به مجازات مقرر در ماده مرقوم محکوم نمود پس صرف سوء استفاده از سفید امضاء به هر طریقی جرم نخواهد بود.

نظر دوم: آیا عمل موکل و وکیل مشمول ماده ۵۴۰ قانون مجازات اسلامی می‌شود؟

در ماده ۵۴۰ آمده است «برای سایر تصدیق‌نامه‌های خلاف واقع... منظور غیر از آنچه در ماده قبلی یعنی ماده ۵۳۹ در مورد تصدیق نامه خلاف واقع گفته شده است. تصدیق نامه مندرج در ماده ۵۳۹ را می‌توان به معنی گواهی صادره از ناحیه طبیب یا گزارشی که طبیب در خصوص وضعیت جسمی و روحی و روانی مشخصی تلقی نمود، یا تفسیر موسع جمله «سایر تصدیق‌نامه‌های برخلاف واقع» مندرج در ماده ۵۴۰ می‌توان تصدیق نامه منتسب به وکیل در فرض سؤال را جرم محسوب نمود. پس با این استدلال تصدیق هر چیزی برخلاف واقع از ناحیه هر کسی در ماده ۵۴۰ قانون مجازات اسلامی جرم محسوب می‌شود منتهی این عمل ارتكابی وقتی جرم محسوب می‌شود که اضرار واقع شود و این اضرار قطعاً واقع می‌شود زیرا، اضرار آنست که به هر نحوی طرف مقابل به زحمت بیافند و به دادگاه کشانده شود یا حتی از شنیدن این امر ممکن است ناراحت و متأثر بشود و در حین رانندگی یا کسی برخورد نماید که از باب تسبیب این اضرار وارده ناشی از تصادف به راننده از ناحیه طرف مقابل وارد گردیده است و این خود نیز نوعی اضرار است بنابراین با این استدلال، عمل وکیل و نحوه عملکرد موکل مطابق ماده ۵۴۰ با رعایت ماده ۵۳۹ جرم محسوب و عمل وکیل بعنوان مباشر جرم با فعل تصدیق و عمل موکل با ترغیب یا تشویق یا تحریک یا تسهیل در فراهم نمودن مقدمات تصدیق مذکور از ناحیه وکیل بعنوان معاونت در جرم تصدیق محسوب می‌شود و اما استدلال دیگر این است که ما در تفسیر کلمه «سایر تصدیق‌نامه‌های» مندرج در ماده ۵۴۰ قانون مجازات اسلامی اولاً: با تفسیر مضیق پیش بر ویم و بگوییم آنچه در ماده ۵۳۹ قانون مرقوم ذکر شده است به معنی گزارش برخلاف واقع است نه بیش، و نه کم، زیرا عمل طبیب یک نوع اعلام گزارش به مرجع یا مراجعی است که با اعلام آن گزارش برخلاف واقع ممکن است حق یا حقوق شخصی یا اشخاصی تضییع

شود و منظور از « سایر تصدیق نامه ها » مندرج در ماده ۵۳۹ قانون مرقوم، گزارشهایی است که از ناحیه اشخاص ذیصلاح به مراجع مربوطه برخلاف واقع اعلام گردد، لذا تصدیق نامه وکیل در فرض سؤال مشمول این تصدیق نامه نمی شود. ثانیاً: تفسیر به نفع متهم را نیز نباید فراموش نمود پس فعل ارتكابی از ناحیه وکیل و موکل مشمول این ماده نمی شود و جرم محسوب نمی شود.

نظر سوم: آیا عمل وکیل و موکل مشمول ماده ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی می شود؟

اما نظر دیگر بر این است که عمل وکیل و موکل شرکت در جرم خیانت در امانت است زیرا هر دوی آنها با انجام عملیاتی بر روی برگه سفید امضاء البته نه بر روی برگه سفید امضاء بلکه با گرفتن فتوکپی از سفید امضاء و درج مطالبی در فتوکپی برگه سفید امضاء و سپس اخذ فتوکپی از این برگه اخیراً ذکر اقدام به برابر با اصل نمودن آن نوشته نموده و آن را به عنوان سند عادی استنادی به دادگاه ارائه نموده اند و با توجه به کلمات مندرج در ماده ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی یعنی کلمات استعمال و تصاحب و تلف و مفقود، در اینجا استعمال واقع گردیده که می توان به چنین استعمالی ولو این عملیات بر روی اصل برگه سفید امضاء صورت نگرفته است و نیز از خود برگه سفید امضاء هم می توان عملیات وکیل و موکل را مشارکت در جرم خیانت در امانت محسوب نمود، و بعضی ها هم معتقدند که اگر وکیل یا موکل از اصل برگه سفید امضاء استفاده می کردند یا آن را به نحوی استعمال می کردند در اینجا جرم خیانت در امانت محسوب می شد که این تفسیر مضیق و به نفع متهم است که دور از واقع نیست و با این استدلال عمل وکیل و موکل جرم خیانت در امانت محسوب نمی شود و نیز عمل ارتكابی موکل را نمی توان مشمول ماده ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی دانسته، زیرا در ماده مذکور آمده است که هر گاه اموال منقول یا غیر منقول یا نوشته هایی از قبیل سفته و چک و قبض و نظایر آن بعنوان اجاره یا امانت . . . به کسی داده شود . . . «خیانت در امانت» محسوب خواهد شد، برگ سفید امضاء در ردیف اسناد تجاری از قبیل سفته و چک و اسناد عادی و اسنادی که عرفاً نزد مردم ارزش خاصی و دیدگاه اقتصادی خاصی نسبت به آن اسناد مثل قبض و حواله دارند، نیست و نمی توان برگه سفید امضاء را که قانونگذار برای آن در ماده ۶۷۴ مذکور جایگاه خاصی را ایجاد نموده در ماده ۶۷۴ قانون مرقوم جای داد و عمل موکل را خیانت در امانت محسوب و اعمال مجازات نمود.

نظر چهارم: اما نظر دیگر این است که عمل وکیل و موکل مشارکت در کلاهبرداری است زیرا در ماده یک قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری مصوب بیست و هشتم

شهریور ۱۳۶۴ ذکر گردیده است که « هر کس از راه حلیه و تقلب مردم را به وجود شرکتها یا تجارتخانه ها و مؤسسات مرهوم «یا» به داشتن اموال و اختیارات واهی، «یا» به امور غیر واقعی امیدوار نماید یا از حوادث و پیش آمدهای غیر واقع بترساند و یا اسم یا عنوان مجعول اختیار کند و به یکی از وسایل مذکور و یا «وسایل تقلبی دیگر» وجوه یا اموال یا اسناد یا حوالجات یا قبوض یا مفاصا حساب و امثال آنها را تحصیل کرده و از این راه مال دیگری را ببرد کلاهبرداری محسوب . . . »

لذا عمل وکیل و موکل با توجه به « وسایل تقلبی» در جمله مذکور جرم محسوب می شود و ارائه فتوکپی برابر با اصل شده برگه سفید امضاء، در فرض سؤال از جمله وسایل تقلبی است وکیل و موکل جهت ذیحق جلوه دادن خود با ارائه آن به دادگاه و با توجه به فرض سؤال که دادگاه هنوز آنرا مستند دعوی تلقی ننموده و برابر آن برگه حکمی به نفع و یا به ضرر، استفاده کنندگان این برگه صادر ننموده

است لذا به نظر می رسد فقط صرفاً عمل ارتكابی آنان شروع به جرم کلاهبرداری محسوب می شود که این جرم به این نحوه عقیم مانده است و صرفاً شروع به جرم کلاهبرداری محسوب می شود و لا غیر.

تهرینی (کانون وکلای دادگستری مرکز): اولاً؛ نخست باید توجه داشت که بر کلیه اعمال و افعال اعم از فعل یا ترک فعل اشخاص، اصل اباحه حکومت دارد و هر عملی را باید مباح و جایز پنداشت مگر اینکه به موجب قانون خاصی، عمل مزبور بطور استثنایی وصف جزایی و مجرمانه داشته باشد. از همین رو است که مطابق اصل ۳۶ قانون اساسی و ماده ۲ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰، حکم به مجازات تنها به موجب نص قانون ممکن بوده و اصولاً فعل یا ترک فعلی جرم محسوب می گردد که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد. لہذا چنانچه عمل ارتكابی ولو اینکه اخلاقی، قبیح باشد، به موجب نص صریح قانون، مجرمانه نبوده و مقید به قید مجازات نگردد، عمل مجرمانه محسوب نخواهد شد. این اصل یک اصل جهانی است که تحت عنوان اصل قانونی بودن جرائم و مجازاتها در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای دنیا از جمله ایران پذیرفته شده و منصوص قانون است. بنابراین حتی اگر در انطباق عمل ارتكابی با قانون خاص کیفری تردید نمایم، به حکم اصل اباحه و استثنایی بودن مقررات کیفری، مرتکب را قابل تعقیب کیفری نمی دانیم. بر همین اساس است که همواره تفسیر

بر همه اعمال و افعال اعم از فعل یا ترک فعل اشخاص اصل اباحه حکومت دارد و هر عملی را باید مباح و جایز پنداشت مگر اینکه به موجب قانون عمل مزبور به طور استثنایی وصف جزایی و مجرمانه داشته باشد

مضیق قوانین جزایی را در مقام توصیف عمل و رسیدگی قضایی و صدور حکم بکار گرفته و تنها عناصر و ارکان منصوص را مد نظر قرار داده و از موارد شبهه اجتناب می کنیم.

ثانیاً: ظاهر سؤال حداقل نسبت به موکل، ابتدائاً سوء استفاده از برگ سفید امضاء موضوع ماده ۶۷۳ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۵ را به ذهن متبادر می سازد. در حالی که اگر به دقت به مسئله مطروحه بنگریم، متوجه خواهیم شد که فرض سؤال ناظر بر سوء استفاده از فتوکپی امضاء است. بدین ترتیب که موکل از برگ سفید امضاء فتوکپی تهیه و سپس بر روی فتوکپی، متن مورد نظر خود را تحریر نموده و نهایتاً از آن مجدداً کپی می گیرد. در نتیجه سوء استفاده از فتوکپی امضاء مطرح است. در این وضعیت شاید بتوان عمل موکل در نوشتن متن بر روی فتوکپی امضاء را از مصادیق نوشته یا سند موضوع مواد ۵۲۳ و ۵۳۶ قانون مجازات اسلامی دانست لیکن اشکال در آن است که همواره عنوان جعل تنها نسبت به اصل یا اصول

اسناد تعلق می گیرد و جعل در روی فتوکپی مصداق قانونی برای وقوع جرم ندارد. مضافاً اینکه مصدق نمودن فتوکپی توسط وکیل دادگستری ولو در فرض آنکه اصل سند را شخصاً رؤیت نکرده باشد، موجب اعتبار سند و قابلیت استناد به آن نمی گردد اگر چه این تکلیف برای طرح مقدماتی دعوی در امور حقوقی ضرورت دارد لیکن محاکم دادگستری و طرف دعوی یا شکایت را مأخوذ به آن نمی کند. بنابراین علاوه بر آراء و نظریات مشورتی که حکایت از عدم امکان قانونی برای وقوع جعل بر روی فتوکپی دارد، از نصوص قانونی نیز می توان این امر را استنباط نمود. از جمله مطابق ماده ۹۶ آئین دادرسی مدنی جدید خواهان باید اصل اسنادی که رونوشت آنها را ضمیمه دادخواست کرده در جلسه دادرسی حاضر نماید و خواننده نیز به همین ترتیب باید اصل و رونوشت اسنادی را که می خواهد به آنها استناد کند، در جلسه دادرسی حاضر نماید و هر گاه یکی از اصحاب دعوی نخواهد یا نتواند در دادگاه حاضر شود، باید اصل اسناد خود را به وکیل یا نماینده خود برای ارائه در دادگاه و ملاحظه طرف بفرستد. بنابراین ارسال اصل اسناد جهت ارائه به دادگاه و ملاحظه طرف، تکلیف هر یک از اصحاب دعوی است و صرف ابراز کبی مصدق (برابر با اصل) وافی به مقصود نیست. (اگر چه ضمانت اجرای آن در صورت انکار و تردید خواننده، حسب مورد خروج از عداد دلایل و یا صدور قرار ابطال دادخواست است). مضافاً اینکه ماده ۲۲۰ آ. د. م جدید و تبصره ذیل آن نیز مقرر

می توان مدعی جعلیت سند شده و بر همین اساس نیز دادگاه در صورتی مکلف به رسیدگی به اعتبار سند می شود که نسبت به اصل سند ارتکاب جعل شده و یا مورد دعای جعل قرار گرفته باشد. در این خصوص سه نظریه مشهوری به شماره های ۷/۴۹۰۲ - دوازدهم آذر ۱۳۶۵، ۷/۳۲۱۷ - چهارم شهریور ۱۳۷۲ و ۷/۵۸۹ - یازدهم آبان ۱۳۷۸ از اداره حقوقی قوه قضائیه صادر شده که خلاصه آن ها به شرح ذیل است:

المجموع اعلام نکرده که جعل فتوکپی استناد رسمی و عادی مستفاد از جعل جزایی است. پس فتوکپی اگر مستوفی باشد مستفاد اعم از رسمی و غیر رسمی، تصدیق شده

چنانچه عمل مادی انجام شده از طرف موکل صرفاً روی فتوکپی سند باشد به لحاظ اینکه قابلیت استناد را ندارد و نزد مأموران رسمی نیز قابل پذیرش نیست عمل وی فاقد عنصر قانونی جرم است

باشد، جعل در آنها و نیز استفاده از آن جرم محسوب می شود.

ثالثاً: متن سؤال حکایت از آن دارد که موکل متعل و نوشته ای را بر روی فتوکپی امضاء درج و الحاق نموده سپس از آن فتوکپی تهیه و فتوکپی توسط رئیس دادگستری تصدیق گردیده است. بنابر این اصل ایامه نباید عمل وکیل را مستند دانست زیرا مستند قانونی مشابه و مشابه آن، ماده ۵۲ قانون مجازات اسلامی که هم به لحاظ درج عبارت (سایر تصدیق نامه ها) ماده ۵۲، به ماده ۵۳۹ قانون مجازات اسلامی اصراف دارد؛ در ماده ۵۳۹ قانون یاد شده منظور از تصدیق نامه اطباء، صدور گواهی از سله گواهی استراحت و طول درمان و غیره باشد و به تبع آن، عبارت سایر تصدیق نامه ها درج ماده ۵۲ قانون فوق که فی الواقع با معنی هائی از این نوع و نسخ ارتباط و ملازمه دارد. در این اداره حقوقی قوه قضائیه به شرح بیست و یکم تیر ۱۳۸۰ نیز آن را مدلل دانسته متضمن تصدیق نامه هایی از قبیل گواهی ولادت و فوت و گزارش خلاف واقع مأمورین ابلاغ (تبصره ۲ ماده ۱۲۹ آ. د. ک جدید) می باشد و اساساً مصدق نمودن رونوشت اسناد توسط وکیل رسمی گردد. بویژه آنکه به عمل وکیل مستوفی نمودن اسناد، عرفاً و قانوناً صحیح است.

انتظامی وکلاء است. زیرا مطابق ماده ۳۹ آیین نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب آذر ماه ۱۳۳۴، هر یک از وکلا باید در حضور رئیس کانون و لاقول دو نفر از اعضاء هیئت مدیره قسم یاد کرده و صورتمجلس قسم را امضاء نمایند. از جمله در مفاد قسم نامه قید شده که: «... به خداوند قادر متعالد قسم یاد می کنم که همیشه قوانین و نظامات را محترم شده و جز عدالت و احقاق حق منظوری نداشته و برخلاف شرافت قضاوت و وکالت اقدام و اظهاری ننمایم و ... راستی و درستی را رویه خود قرار داده ...». محترم شمردن قوانین و نظامات و اظهار و اقدام نکردن بخلاف شرافت و قضاوت و وکالت، از جمله متضمن آن است که وکیل دادگستری بدون رؤیت اصل سند، رونوشت و کپی آن را تصدیق نکند و الا طبق بند ۳ ماده ۸۱ همان آیین نامه به جهت تخلف از قسم یاد شده، به مجازات انتظامی درجه ۵ محکوم خواهد شد.

بنابراین عمل وکیل صرفاً تخلف انتظامی محسوب و واجد وصف مجرمانه نیست. مگر اینکه با سوء نیت و به منظور ساختن یک وسیله متقلبانه دست به این کار زند که ممکن است از باب جرم معاونت در کلاهبرداری تحت تعقیب قرار گیرد. در مورد موکل نیز چون از فتوکپی سفید امضاء استفاده نموده موضوع اصولاً مشمول ماده ۶۷۳ قانون مجازات اسلامی قرار نمی گیرد مگر اینکه موکل به قصد ساختن وسیله متقلبانه در جهت بردن مال غیر اقدام کند که وصف مجرمانه دیگری همانند کلاهبرداری را دارد.

ذاتلی (مجمع قضایی شهید محلاتی): نظر همکاران قضایی این مجتمع مبنی بر این است که عمل وکیل و موکل جرم است اما اتفاق نظری در نوع جرم وجود ندارد بعضاً اعتقاد به این دارند که عمل موکل سوء استفاده از سفید امضاء و عمل وکیل جرم نیست و بعضاً معتقد به جعل بودن عمل موکل و عمل وکیل مصداق ماده ۵۴۰ قانون مجازات اسلامی یعنی تصدیق نامه خلاف واقع است. اما به نظر اینجانب، نظر به ماده ۵۲۳ قانون مجازات اسلامی که می گوید جعل و تزویر عبارتست از ساختن نوشته یا سند و ... نظر به اینکه چنانچه عمل مادی انجام شده از سوی موکل صرفاً روی فتوکپی سند بود به لحاظ اینکه قابلیت استناد را نداشت و در نزد مأمورین رسمی قابل پذیرش نبود عمل وی فاقد عنصر قانونی از نظر جرم بود اما نظر به اینکه عمل موکل به انضمام عمل وکیل که مبادرت به تصدیق سند نموده موجب به وجود آمدن سندی شده که به

لحاظ مصدق بودن قابلیت استناد را داراست و در حقیقت سندی در عالم خارج و با ویژگی متقلبانه بوجود آمده که قبلاً وجود نداشته است، بنابراین سند مورد نظر سندی جعل و هر دو نفر شریک در بزه جعل هستند. استفاده کننده نیز علاوه بر شرکت در جعل مرتکب بزه استفاده از سند مجعول نیز شده است.

نظریه های ابرازی اعضای کمیسیون حاضر در جلسه پنجم آذر ۸۳:

نظریه اول - عمل موکل مشمول ماده ۶۷۳ و عمل وکیل مشمول ماده ۵۴۰ قانون مجازات اسلامی است.

نظریه سوم - عمل موکل و وکیل مشمول ماده ۶۷۳ قانون مجازات اسلامی یعنی شرکت در بزه خیانت در امانت می باشد.

نظریه چهارم - عمل موکل و وکیل جرم نیست. نظریه پنجم - عمل وکیل مطلقاً جرم نیست لیکن عمل موکل حسب مورد جعل یا سوء استفاده از سفید امضاء است.

نظریه ششم - عمل وکیل تخلف انتظامی است لیکن عمل موکل در صورتی که مال دیگری را برده باشد عمل متقلبانه و کلاهبرداری خواهد بود. نهایتاً با رأی گیری موارد فوق نظریه اول با رأی اکثریت اعضای محترم کمیسیون مورد تأیید قرار گرفت.

سؤال ۳۱۹ - آیا تقاضای تخلیه اماکن تجاری به جهات مختلف (مثلاً نیاز شخصی یا تجدید بنا و تعدی و تفریط یا انتقال به غیر) در یک دادخواست قابل استماع می باشد؟

آدابی (دادسرای عمومی و انقلاب ناحیه ۱۴ تهران): نظریه اکثریت قضات محترم این دادسرا: با توجه به اینکه آثار هر یک از جهات تخلیه اماکن تجاری متفاوت می باشد و خواهان نیز در دادخواست تقدیمی چندین جهت را برای تخلیه عین مستأجره ذکر کرده است دادگاه عملاً در رسیدگی و صدور حکم مواجه با اشکال می شود و مورد از موارد نقص دادخواست تلقی می گردد به نحوی که باید بر اساس ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی در امور مدنی اخطار رفع نقص برای خواهان ارسال گردد و خواهان نیز مکلف است صرفاً یک جهت را برای تخلیه مشخص نماید.

نظریه اقلیت: با عنایت به اینکه اولاً به موجب ماده ۶۵ قانون آیین دادرسی در امور مدنی می توان در یک دادخواست دعای متعددی که ارتباط کامل با هم دارند را مطرح کرد بنابراین در فرض مسأله نیز به طریق اولی چند دعوی را که صرفاً خواهان از چند جهت خود را مستحق می داند می توان به صورت یکجا طرح نمود.

ثانیاً: به موجب بند ۴ ماده ۵۱ قانون مرقوم خواهان باید تعهدات و جهاتی که به موجب آن خود

را مستحق مطالبه می داند به طوری که مقصود واضح و روشن باشد در دادخواست ذکر کند بنابراین با توجه به اینکه قانونگذار از عبارت «جهات» استفاده نموده می توان نتیجه گرفت که ذکر چند جهت در دعوی تخلیه قانوناً بلا اشکال است.

ثالثاً: نظریه شماره ۷/۹۵۲۳ مورخ هفدهم دی ۸۱ اداره حقوقی نیز منطبق با همین نظر می باشد. اداره حقوقی در پاسخ به سؤال بیان داشته که «درخواست تخلیه به جهات مختلف در یک دادخواست منع قانونی ندارد و دادگاه می تواند به همه جهات های مورد درخواست رسیدگی و حکم مقتضی صادر نماید».

علی محقق (معاون قضایی رئیس کل شورای حل اختلاف استان تهران): چون دعوی اقامه شده یکی می باشد و جهات و سری تکلیفی در مقابل همدیگر دارند لذا موارد مطرح شده در ماده ۱۵ قانون روابط موجر و مستأجر مصوب سال ۱۳۵۶ از حقوق مسلم و بدیهی و قطعی و قانونی موجر محسوب می شود و موجر می تواند با توجه به یک یا دو یا چند جهت از جهات چهارگانه، درخواست تخلیه را از دادگاه ذیصلاح بخواهد و بنظر دادگاه وظیفه دارد به جهت یا جهات معنونه از ناحیه خواهان توجه و بررسی های لازمه را معمول سپس اعلام نتیجه نماید و چه بسا یک یا حتی دو جهت از جهات تخلیه معنونه در مرحله بدوی یا حتی پس از تجدیدنظر خواهی، ممکن است مورد قبول دادگاه واقع نشود که دادگاه بدوی یا تجدیدنظر با توجه به جهات باقیمانده معنونه خواهان، اقدام به صدور حکم تخلیه مورد درخواست خواهان نماید و در این میان ممکن است به موجب قانون موجر به پرداخت حق کسب و پیشه مستأجر محکوم بشود و به هیچ عذر غیر موجه قانونی نمی توان از رسیدگی امتناع نمود و یا جهت رفع نقض اقدامات مقتضی را معمول داشت که این به دور از انصاف و قانون است و از موجبات تضییع حقوق بدیهی و مسلم خواهان محسوب می شود و به هر حال دادگاه موظف است به یک یا دو یا تمام جهات معنونه خواهان جهت تخلیه توجه نموده و اقدامات مقتضی را از قبیل صدور قرار کارشناسی در مورد تعیین میزان حق کسب و پیشه و تجارت متعلقه در حق خواننده یا صدور قرار تحقیقات و معاینه محلی جهت بررسی موضوع تعدی و تفریط یا تغییر شغل یا انتقال منافع به غیر معنونه از ناحیه خواهان صادر و پس از تکمیل پرونده حسب مورد اظهار نظر قانونی نماید و بنظر طراح سؤال نمی توان به جهات مختلف معنونه خواهان مصرح در ماده ۱۵ قانون فوق الاشعار توجه کرد که این سلب حق قانونی خواهان است و در اینجا است که باید گفت مشکل از قانون نیست، بلکه مشکل ما، مشکل قضایی ماست که نمی خواهد به جهات مصرح قانونی معنونه خواهان توجه و به آنها رسیدگی نماید. قبلاً از زحمات معاونت محترم و همکاران

محترم آن مرجع کمال تقدیر و تشکر را دارم. نهرینی - وکیل دادگستری: پاسخ به این سؤال، منفی است زیرا:

اولاً - اگر چه هر سه مورد، موضوع دعوی از حیث عنوان آن که خواسته تخلیه ید می باشد، وحدت داشته و به قولی مشترک لفظی هستند لیکن جهت و یا سبب این خواسته ها متفاوت می باشند و به همین لحاظ با توجه به تعدد و تفاوت آنها در اسباب و جهات دعوی تخلیه، موجب تفاوت و اختلاف آن دعوی در ماهیت از یکدیگر می گردند. بنابراین دعوی تخلیه به سبب نیاز شخصی را نمی توان همان دعوی تخلیه به سبب انتقال به غیر دانست. به همین ترتیب دعوی تخلیه به جهت تعدی و تفریط نیز با دو دعوی سابق الذکر یکی نیست زیرا متفاوت بودن جهت آنها موجب متفاوت شدن عنوان و موضوع دعوی (تخلیه) می گردد هر چند که از حیث لفظ و عنوان، مشترک باشند.

فی المثل در مطالبه وجوه نیز همین وضعیت صادق است. مثلاً دعوی مطالبه وجه به سبب قرض را نمی توان همانند دعوی مطالبه وجه به سبب ثمن ناشی از بیع دانست. در خیارات قانونی و قراردادی نیز همین حکم جاری است: مانند اینکه اعلام فسخ به سبب خیار غبن یا اعلام فسخ قرارداد به جهت خیار شرط یکی نیست و در ماهیت دو عنوان جداگانه هستند. حکم این موضوع در بند ۴ ماده ۵۱ آیین دادرسی مدنی جدید پیش بینی شده

که یکی از ارکان دادخواست، تعهدات و جهاتی است که به موجب آن خواهان خود را مستحق مطالبه می داند به طوری که مقصود واضح و روشن باشد. از جمله آثار مهم تعدد و اختلاف جهت دعوی با وصف وحدت و

اشتراک موضوع خواسته، شمولیت یا عدم شمولیت اعتبار امر مختومه است. بعبارت دیگر هر گاه مالک ملک به جهت تعدی و تفریط مستأجر دادخواستی به خواسته تخلیه عین مستأجره به جهت تعدی و تفریط به طرفیت مستأجر تقدیم و دادگاه پس از معاینه محل و عنداللزوم ارجاع امر به کارشناسی یا معاینه محل تعدی یا تفریط را احراز نکرده و حکم بر بی حقی خواهان (مالک) صادر کند و مالک مجدداً دادخواست تخلیه به جهت انتقال مورد اجاره به غیر را تقدیم دارد، مستأجر (خواننده) نمی تواند ایراد امر مختومه را مطرح سازد: زیرا دعوی تخلیه اخیر همان دعوی تخلیه ای که مختم به حکم بی حقی خواهان شده، نیست چه به لحاظ اختلاف و تفاوت جهات و اسباب آن دو دعوی، باید عناوین تخلیه را نیز ماهیتاً متفاوت از هم دانست.

ثانیاً - معمولاً مشکل زمانی و در جایی بروز می کند که مالک دعوی تخلیه را به سبب تعدی و تفریط و انتقال به غیر نیاز شخصی در یک دادخواست مطرح ساخته و تحقق هر سه سبب نیز احراز و ثابت گردد. در این صورت چون از حیث آثار از یکدیگر متفاوت می باشند دادگاه را در صدور حکم و انتخاب یکی از آنها و جریان اثر و حکم قانونی مربوط به آن، دچار تردید و بلا تکلیفی خواهد ساخت.

یعنی با احراز نیاز شخصی، دادگاه باید ضمن صدور حکم تخلیه، موجر را مکلف نماید تا کل ارزش حق کسب و پیشه را به مستأجر بپردازد، و با احراز تعدی و تفریط، دادگاه بدون اینکه مستأجر را مستحق ارزش و قیمت حق کسب و پیشه بداند، حکم به تخلیه عین مستأجره خواهد داد با احراز انتقال مورد اجاره به غیر نیز، دادگاه ضمن صدور حکم تخلیه، پرداخت نصف ارزش حق کسب و پیشه به مستأجر یا متصرف را بر عهده مالک قرار می دهد. به همین لحاظ امکان طرح دعوی تخلیه به اسباب فوق الذکر ممکن نیست. لیکن ظاهراً طرح جداگانه هر یک از آنها در دادخواست های علیحده منع قانونی و قضایی ندارد و هر یک در مجرای خود قابل طرح و رسیدگی می باشد. ولی چون این دعوی واجد منشأ واحد می باشند و به نحوی با یکدیگر مرتبط هستند در اجرای ماده ۱۰۳ آ. د. م جدید قابلیت

تجمیع و رسیدگی توأم را دارد ولی در عین حال با مفاد ماده ۱۰۳ آ. د. م جدید نیز همخوانی نخواهد داشت.

ثالثاً: از طرفی این مسئله مطرح می شود که اگر چنین دادخواستی به خواسته تخلیه به سه سبب مختلف که آثار

متفاوت از حیث میزان تعلق حق کسب و پیشه و یا انتفاع آن دارند، تقدیم و طرح شود، دادگاه در برخورد با چنین دادخواستی چه اقدامی را باید بعمل آورد؟ دو وضعیت و راه حل در طول یکدیگر قابل تصور است:

۱- مطابق بند ۴ ماده ۵۱ آ. د. م جدید تعهدات و جهاتی که به موجب آن خواهان خود را مستحق مطالبه آن می داند به طوری که مقصود واضح و روش باشد، می بایست در دادخواست ذکر شود. ضمانت اجرای تخلف از این مورد طبق بند ۲ ماده ۵۳ همان قانون، توقیف دادخواست و صدور اخطار رفع نقص از سوی مدیر دفتر دادگاه وفق ماده ۵۴ قانون یاد شده است و عدم رفع نقص در مهلت ده روز نیز منجر به صدور قرار رد دادخواست توسط مدیر دفتر خواهد شد. هرگاه دادخواستی مشتمل بر خواسته تخلیه به اسباب

با توجه به اینکه آثار هر یک از جهات تخلیه اماکن تجاری متفاوت است و خواهان نیز در دادخواست تقدیمی چند جهت را برای تخلیه عین مستأجره ذکر کرده است دادگاه عملاً در صدور حکم مواجه با اشکال می شود

متفاوت و متخلف است. بعد (تعدی و تفریط و انتقال به غیر) نیز مستعمل است. تعزیم چون مقصود است از جهات که سبب مزبور واضح و روشن است و به کفایتی خواسته را مردود و غیر منجز می سازد لهذا پذیر دقتی می توند وفق مواد مزبور اقدام به صدور اخطار رفع نقص به منظور تجزیه خواسته معین نماید. چنانچه مدیر دفتر به این وظیفه قانونی عمل ننماید، رئیس دادگاه می تواند وفق ماده ۱۳۵ م.م.ج. جدید دعوی اقامه شده را به جهت آنکه امکان رسیدگی به تمامی آنها ضمن یک دادرسی وجود ندارد، از یکدیگر تفکیک نموده و مطابق ماده ۱۶۶ م.م.ج. جدید جهات نقص را قید نموده و پرونده را جهت اخطار رفع نقص به دفتر اعاده کند.

۲- مرحله دیگر جهت دادخواست است و تعیین وقت رسیدگی با دعوی از اصحاب دعوی است. در این مرحله نیز چنانچه راه حل اول مغفول مانده باشد، چون رسیدگی به دادخواست مزبور که دارای دعوی مستعمل و مختصم الاثر است، مستعمل باشد توسط آن خواهان می باشد، لهذا دادگاه به منظور تعیین شدن خواسته و رفع ابهام از تاریخ الوقوع تعیین یکی از دعوی مزبور، از خواهان توضیح خواهد خواست. در صورت غیبت خواهان در جلسه تعیین شده، دادگاه وقت رسیدگی را تجدید و به خواهان و خوانده با قید ضرورت حضور برای اخذ توضیح اخطار می کند. چنانچه خواهان در جلسه مزبور حاضر نشود و با

توضیح از خوانده
تواند رای دهد، و
رفع دادگاه باید
توضیح بتواند در
دعوی رای
در کس دادخواست
طال خواهد نمود
۹۵ه آیین جدید
ابعاد در مواردی که

وی از حیث عنوان، اشتراک لفظی داشته و بی اسباب جهات مختلف باشند ولی مختلف است، امکان رسیدگی به مجموع آنها در یک حکم نخواهد بود. فی المثل هر گاه در اجرای قانون موجر و مستأجر سال ۱۳۵۶ طرح دادخواستی، درخواست تخلیه به اسباب متعدد مانند تعدی و تفریط، تغییر شغل و عدم پرداخت اجاره بها نماید، چون در هر سه سبب مزبور، با احراز صحت دعوی خواهان اساساً حق کسب مستأجر تعلق نخواهد گرفت، دادگاه در صورت دعوی را پذیرد زیرا حتی بلاوجه جهت دعوی تخلیه، مشکلی در اجرای حکم پیش نخواهد آمد. اگر در فرض فوق هر گاه خواسته تخلیه به اسباب مزبور به ترتیب تقدم و تأخر تقدیم شود، به لحاظ اوقات بودن جهات مزبور از یکدیگر و مآلاً تغییر

عنوان تخلیه مربوط به هر یک از آن جهات، شمول اعتبار امر مختومه منتفی خواهد بود. زیرا دعوی تخلیه به سبب تعدی و تفریط همان دعوی تخلیه به سبب تغییر شغل نیست. علیهذا در فرض سؤال مطروحه، امکان تقدیم دادخواست به خواسته تخلیه به اسباب متعدد که دارای آثار متفاوت هستند (از قبیل تعدی و تفریط و نیاز شخصی و انتقال به غیر) وجود ندارد.

علی شجاعی: نظریه اکثریت قریب به اتفاق قضات دادگستری شهرستان شهریار، از فرض مطروحه در سوال چنین دعوی قابلیت استماع ندارد چرا که جهات مختلف که به موجب آن وفق قانون روابط موجر و مستأجر مصوب سال ۱۳۵۶ تقاضای تخلیه امکان مشمول قانون موصوف مطرح می شود دارای آثار حقوقی متفاوت بوده و نحوه رسیدگی هر کدام از آنها نیز متفاوت می باشد در برخی از موارد در صورت تحقق شرایط در جهت صدور حکم به تخلیه نصف سرقفلی به مستأجر تعلق گرفته و در برخی موارد بدون تعلق سرقفلی به وی حکم به تخلیه صادر در برخی موارد تخلف مستأجر از موجبات صدور حکم به تخلیه می باشد و در برخی دیگر مانند نیاز شخصی موجر به عین مستأجره موضوع تخلف مستأجر منتفی است. لذا توجهها به مراتب مذکور چون در وضعیتهای مختلف حکم و آثار آن متفاوت می باشد پس خواهان باید صراحتاً معین نماید به چه موجبی خواستار تخلیه عین مستأجره می باشد نظریه شماره ۷/۱۳۴۳ - هشتم خرداد ۶۱ اداره حقوقی قوه قضائیه نیز مورد استنباط مذکور می باشد.

موجر وظیفه دارد دعوی تخلیه را با طرح یک جهت یا جهات مشابه مطرح کند و ذکر جهت دیگر که نظم و روند صحیح دادرسی مدنی را مخدوش می کند صحیح نخواهد بود

یاوری (دادستانی کل کشور):
معتقدند با استفاده از ماده ۱۴ قانون روابط موجر و مستأجر، تقاضای تخلیه به جهات مختلف در یک دادخواست امکان پذیر

است و بعضاً در تقریر این نظریه می گویند همانطوری که در دعوی طلاق، زن می تواند در تقاضا خود به شروط مختلف عقد نامه اشاره کند در تخلیه هم می شود به جهات مختلف اشاره کرد. عده ای معتقدند در مواردی که حکم تخلیه بدون پرداخت سرقفلی صادر می شود مثل عدم پرداخت اجاره بها و تعدی و تفریط این جهات را می شود در یک دادخواست قید کرد و همینطور مواردی را که سرقفلی (تمام یا نصف) تعلق می گیرد نیز می شود با هم جمع کرد ولی مخلوطی از این دو مورد در یک دادخواست امکان ندارد (جمع جهاتی که آثار مشابه دارد بلاشکال است).

گروه سوم = دعوی تخلیه با دعوی طلاق قابل مقایسه نیست زیرا دعوی خانوادگی تابع تشریفات نیست بعلاوه، در ماده ۱۴ دعوی فسخ و تخلیه با همدیگر قابل استماع است زیرا با یکدیگر مرتبط

هستند البته آنهم مشروط بر اینکه جهت تخلیه یکی از موارد مذکور در ماده ۱۴ باشد نه اینکه بشود آن جهات را جمع کرد. در آیین دادرسی مدنی هر دعوی احتیاج به دادخواست دارد و جمع چند دعوی در یک دادخواست نیاز به نص دارد والا اصل بر تفکیک دعاوی است. دعوی تخلیه منفک از جهات آن نیست مثلاً دعوی تخلیه به علت تعدی و تفریط یک دعوی است که رسیدگی خاص خود را می طلبد یا دعوی بعلت انتقال به غیر نوع رسیدگی دیگری را می طلبد که با اولی تفاوت دارد. بنابراین جمع جهات مذکور برای تخلیه در یک دادخواست امکان ندارد. اینجانب نظریه سوم را اصلاح می دانم و موافق آن هستم.

موسوی (مجتمع قضایی بعثت): در بررسی و رسیدگی به دعوی تخلیه امکان تجاری بر اساس قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶ گاه رویکرد دادگاه و تحقیقات لازمه برای رسیدگی ناظر به شخص موجر است فرضاً در موردی که نیاز شخص موجر مبنای درخواست تخلیه می باشد، گاه ناظر به عین مستأجره است فرضاً در موردی که بحث تعدی و تفریط و تغییر شغل در محل اجاره مطرح است و گاه ناظر به شخص مستأجر یا متصرف محل می باشد فرضاً در موردی که مبنای درخواست تخلیه انتقال عین مستأجره به غیر از سوی مستأجر است. واضح است که روند تحقیقات و شکل اقدام دادگاه در تمام این موارد یکسان و یک شکل نمی باشد. بنابراین طرح دعوی تخلیه به جهات مختلف نظام دادرسی مدنی و روند دادرسی محکمه رسیدگی کننده را بر هم خواهد زد و دعوی ازمجری و مسیر منظم در فرآیند رسیدگی خارج خواهد شد در حالی که حق موجر محفوظ است به طوری که در واقع هم می بینیم موجری که دعوی تخلیه وی با طرح یکی از این جهات مرفوم به نتیجه نرسیده با طرح جهتی دیگر دعوا را دوباره مطرح می کند. از سوی دیگر مستحضرید دعوی مدنی و نحوه رسیدگی به آن با دعوی کیفری و شکل رسیدگی به آن متفاوت می باشد. رسیدگی مطلوب به دعوی مدنی مستلزم رعایت اصول و نظامی است که از قدیم الایام عدلیه آن خو و الفت گرفته است هر چند در سنوات اخیر هم از سوی قانونگذار و هم با عملیات فاقد مبنای بعضی محاکم این نظم و نسق به هم خورده است به طوری که در برخی موارد هیچ تفاوتی در شکل و نحوه رسیدگی به یک دعوی حقوقی و دعوی کیفری نمی توان ملاحظه کرد. از این جهت موجر وظیفه دارد دعوی تخلیه را با طرح یک جهت یا جهات مشابه مطرح کند و ذکر جهت دیگر که نظم و روند صحیح دادرسی مدنی را مخدوش می کند صحیح نخواهد بود. موضوع دیگر آن است که طرح هر یک از این جهات از حیث حقوق ثابت و منکسبه مستأجر در مورد سرقفلی و حق کسب و پیشه و تجارت آثار متفاوتی

خواهان خود دعوا را به صورت جزئی مطرح ننموده و چگونه می تواند از دادگاه بخواهد نسبت به حقی که خود او تحقق آنرا منحصرأ احتمال می دهد رسیدگی نماید در فرض سؤال یا خواهان مطمئن است که مستأجر مرتکب یک یا چند تخلف شده و حق تخلیه برای او بوجود آمده یا این حق به لحاظ تحقق شرایط دیگرش نیاز شخصی یا تجدیدبنا حادث شده بنابراین یکی از آن جهات را که مطمئن به تحقق آن است انتخاب و با توجه به سود و زیان سهل و آسان تر رسیدن به مقصود آنرا از جهات تخلیه ذکر و اقامه دعوا می کند در غیر اینصورت مسلماً او اطمینان به تحقق حق از جهات مختلف ندارد و احتمال می دهد ممکن است

دادگاه مثلاً موضوع را در حد تعدی و تفریط نداند پس به انتقال به غیر رسیدگی کند ممکن است موضوع را انتقال به غیر هم نداند پس به تغییر شغل رسیدگی کند و بالاخره یکی از این جهات ممکن است

مورد قبول دادگاه واقع شود لذا چنین شخصی در دعوی مطرحه جازم نیست و به احتمال قبول یکی از جهات اقامه دعوا کرده لذا دعوی وی مردود است . نظریه فریب به اتفاق اعضای کمیسیون حاضر در جلسه :

به موجب بند ۴ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی یکی از ارکان دادخواست تعهدات و جهاتی است که به موجب آن خواهان خود را مستحق مطالبه می داند بطوری که مقصود واضح و روشن باشد بنابراین اگر خواهان جهات یاد شده در فرض سؤال را در یک دادخواست ذکر کند چون این جهات متحد الماهیه نیستند و هر یک آثار حقوقی و شیوه رسیدگی جداگانه ای دارند نتیجه این خواهد بود که مقصود خواهان در دادخواست تقدیمی واضح و روشن نیست در اینصورت دادگاه نیز نمی تواند یکی از جهات مذکور را بر دیگری ترجیح دهد و یا همه آنها را یکجا رسیدگی کند زیرا که در صورت رسیدگی و احراز و اثبات همه آن جهات با توجه به اینکه آثار حقوقی هر یک با دیگری متفاوت است (مثلاً تعلق حق کسب و پیشه و یا عدم آن) دادگاه در صدور حکم و انتخاب یکی از آنها دچار تردید و بلا تکلیفی می شود به همین لحاظ امکان طرح دعوی تخلیه به جهات فوق الذکر در یک دادخواست ممکن نیست لذا در صورت مطرح شدن چنین دادخواستی موضوع از مصادیق رفع نقص است که دادگاه برابر ماده ۶۶ قانون فوق الذکر جهات نقص را قید می نماید تا از طریق دفتر نواقص اعلام شده تکمیل گردد .

خود را به طوری که مقصود واضح و روشن باشد در دادخواست تصریح کند حال اگر او چند جهت مختلف را برای دعوی خود ذکر کند اولاً مقصود او واضح و روشن نیست ثانیاً دادگاه نمی تواند و حق ندارد یکی از جهات را بر دیگری ترجیح داده یا اولویت دهد ثالثاً تهیه و تدارک دفاع برای خواننده امکان پذیر نیست علاوه بر آن طرح ایرادات و از جمله ایراد امر قضاوت شده را با مشکل روبرو می کند زیرا پذیرش ایراد امر قضاوت شده از جمله منوط به این است که دعوا بر همان سبب قبلی استوار باشد از طرفی تجزیه و تفکیک دعوا و رسیدگی مجزا به آنها نیز ممکن و عملی نیست زیرا دادگاه حق ندارد جهان مختلف ذکر شده را

تفکیک و یکی را ابتدا و دیگری را بعداً رسیدگی نماید آنچه در ماده ۶۵ قانون رسیدگی به دعوی متعدد مرتبط بهم آمده دارای دو شرط است یکی آنکه دعوی به یکدیگر مرتبط باشند دیگر آنکه در یک

دادرسی بتوان به آن رسیدگی کرد در حالی که دادگاه نمی تواند در یک دادرسی به دو جهت نیاز شخصی و تعدی و تفریط با هم رسیدگی کند زیرا این رسیدگی مستلزم آن است که مثلاً برای احراز نیاز شخصی قرار تحقیق و معاینه محلی صادر کند و برای تعدی و تفریط کارشناسی و هر دو را همزمان انجام دهد در آن صورت اگر نتیجه هر دو همزمان حاکی از صحت ادعای خواهان بود یکی را نادیده گرفته و یکی را مورد حکم قرار دهد بنابراین چون جهات تخلیه اینگونه اماکن در مواد ۱۴ و ۱۵ قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۵۶ متفاوت بوده و ضمانت اجرای مختلف داشته و طرز رسیدگی به هر جهت یا جهت دیگر متفاوت است دادگاه نمی تواند دعوی تخلیه به جهات مختلف را مورد رسیدگی قرار دهد از این رو خواهان تنها باید یک جهت از جهات تخلیه را منبای تقاضای تخلیه قرار دهد . این طریق علاوه بر آنکه انطباق بیشتری با قانون دارد از جهت عملی و طرز رسیدگی نیز سهل تر و با مشکلات کمتری روبروست . در مورد برخورد با چنین دادخواستی اکثریت این همکاران عقیده داشتند باید به خواهان در خصوص انتخاب یکی از جهات تخلیه اخطار و رفع نقص صادر گردد لکن عده ای عقیده دارند صدور اخطار رفع نقص مطابق قانون منحصرأست به مواردی که قانون آیین دادرسی مدنی پیش بینی کرده و این مورد از موارد آن نیست بلکه مصادیق جزئی نبودن دعواست زیرا خواهان باید در مقام ادعا نسبت به ذیحق بودن خود قاطع و استوار باشد بنابراین چنانچه تنها احتمال دهد حق او تضییع و یا انکار شده یا اصولاً حقی مثل حق تخلیه برای او بوجود آمده یا خیر باید گفت

دارد . برخی جهات مثل نیاز شخصی و تجدید بنا اثری بر این حق ندارد و برخی جهات مثل انتقال به غیر مسقط نصف این حق از مستأجر است و برخی موارد مثل تعدی و تفریط و عدم پرداخت اجور مسقط تمام حق کسب و پیشه مستأجر است (مواد ۱۹ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۹ ق روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۵۶) بنابراین تدارک دفاع و واکنش مناسب از سوی مستأجر به دعوی تخلیه که رعایت آن از سوی محکمه واجب است مستلزم شناخت و اطلاع خواننده (مستأجر) از جهت خاص دعوی تخلیه مطرحه از سوی خواهان (موجر) می باشد . طرح دعوی تخلیه با ذکر جهات مختلف و متفاوت روند رسیدگی را از حیث دفاع و دخالت مستأجر و واکنش مناسب او مخدوش خواهد کرد . بنابر مراتب در صورت طرح دعوی تخلیه از سوی موجر با جهات مختلف دادگاه با تذکر آثار متفاوت ناشی از آن خواهان را به طرح موضوع با ذکر جهت خاص دلالت می دهد البته در نحوه عمل صدور اخطار رفع نقص جایز نیست بلکه طبق ماده ۹۵ قانون آیین دادرسی مدنی با تعیین وقت رسیدگی خواهان را جهت اخذ توضیح و رفع ابهام از دادخواست دعوت می کند .

فراهانی : قضات محترم دادگاههای تجدید نظر در خصوص سؤال فوق دو نظر دارند :

نظر نخست (اقلیت) - تقاضای تخلیه اماکن تجاری به جهات مختلف اشکالی ندارد و ممکن است و دادگاه وظیفه دارد به کلیه جهات رسیدگی نماید در واقع خواهان با ذکر جهات مختلف قصد دارد . به دعوی خود استحکام بخشد و آنرا دو یا سه قبضه نماید چنانچه خواهان با ذکر جهاتی در دو یا چند دادخواست دعوی تخلیه اقامه کند دادگاه نمی تواند آنها را بپذیرد لذا اینکه که همه را در یک دادخواست ذکر کرده دادگاه باید مطابق ماده ۶۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی با تفکیک به آنها رسیدگی نماید و همانطور که قانون اجازه داده در مواردی مانند اعاده دادرسی دادگاه به جهات مختلفی که از موجبات اعاده دادرسی است رسیدگی کند در این مورد هم می تواند به جهات مختلف رسیدگی نماید .

البته این همکاران در رسیدگی یکجا به پرونده و یا تفکیک دادخواست مطابق قسمت اخیر ماده ۶۵ پیش گفته و اینکه دادگاه ابتدا به کدام جهت رسیدگی کند اتفاق نظر ندارند .

نظر دوم (اکثریت) : تقاضای تخلیه اماکن محللهای کسب یا پیشه یا تجارت موضوع قانون روابط موجر و مستأجر سال ۱۳۵۶ به جهات مختلف ممکن نیست زیرا مطابق بند ۴ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی ذکر تعهدات و جهاتی که به موجب آن خواهان خود را مستحق مطالبه می داند بطوری که مقصود واضح و روشن باشد یکی از شرایط دادخواست و طرح دعوا بشمار می رود لذا خواهان باید جهت موضوعی دعوی